

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

محبوب دل‌ها

سرایندۀ:

استاد اسدالله داستانی بنیسی

ویراستار:

اسماعیل داستانی

انتشارات علامه بنیسی

قم، ۱۳۸۰

انتشارات علامه بنیسی

نام کتاب: محبوب دلها
سراینده: استاد اسدالله داستانی بنیسی
ویراستار: اسماعیل داستانی
چاپ: نخست، ۱۳۸۰، باقری
صفحه و قطع: ۹۶ صفحه جیبی
شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
قیمت: ۳۰۰ تومان
شابک: ۹۶۴-۵۲-۶۳۴۰

ISBN 964 - 6340 - 52 - 0

قم، خیابان شهدا (صفاتیه)، انتهای کوچه ۲۶، کوچه صفا، پلاک ۷

تلفن: ۰۹۱۱۲۵۲۱۱۸۷، ۰۷۷۳۶۷۶۷ و ۰۲۹۱۲۲۹۵

حقوق چاپ برای ناشر محفوظ است

تقدیم به:

حضرت مهدی علیه السلام

محبوب دلها

فهرست اشعار

۹	رہبر دین.....
۱۲	دنیای احسان.....
۱۵	جلوہ عرفان.....
۱۷	یوسُف کنعان.....
۲۰	درهای رحمت.....
۲۲	شادی قرآن.....
۲۴	پادشه خوبیان.....
۲۷	مشتاق دیدار.....
۲۹	امام مهریان.....
۳۱	مسيحانفس.....
۳۳	کشتنی نجات.....
۳۵	آفتتاب هستی.....
۳۷	عطر نوبهار.....
۳۹	گل خوشبو.....
۴۱	مهدی موعود.....
۴۳	اکسیر بینایی.....

۴۵	سفره دل.....
۴۸	آستان یار.....
۵۰	سلیمان زمان.....
۵۲	یاور مستضعفین.....
۵۴	گاهِ ظہور.....
۵۷	سلیمان زمان.....
۵۹	حضور حضرت مهدی.....
۶۱	زینت عوش.....
۶۳	اشک شوق.....
۶۵	نور خدا.....
۶۷	نور آسمانی.....
۶۹	شکوفایی گل‌ها.....
۷۱	منظر زیبا.....
۷۳	باغبان دین.....
۷۵	پادشاه عادل.....
۷۸	حجت یکتا.....
۸۰	معدن مهر.....
۸۷	چشمۀ آب حیات.....
۸۹	نسل احمد.....
۹۱	آفتاب دادگر.....
۹۴	پور نبی.....

■ رهبر دین

مژده - یاران! - که بهار آمده است
نوبت دیدن یار آمده است

گفت برگوش دلم دوش سروش:
«خیز کآن طرفه نگار آمده است

دیده روشن بکن از سیما پیش
آن مَهِ مِهر عذار آمده است»

نخل امید رسولان خدا
شُکر لله که بهار آمده است

دستگیر همهٔ مظلومان
«مهدي» ظلم‌شکار آمده است

گل گلخانه زهرا و علی
نیمه‌شب بهر قرار آمده است

گل خوشنگ امامت رویید
شیعه را حصن و شعار آمده است

نیمه‌ای می‌گذرد از شعبان
رهبر دین و دیار آمده است

آن که پیغمبر ما داده نوید
دلبر پاک تبار آمده است

می‌شکوفد گل «نرگس» امشب
غنچه او به کنار آمده است

غایب است ارچه ز چشمانم، لیک
شوق را قافله‌دار آمده است

سرو رقصد که گه خوشدلی است
غنچه خندد که نگار آمده است

مزده «آمده حق، باطل رفت»
ز یمین و زیسار آمده است

از سرِ مهر، «بنیسی» گوید:
«در خزان بین که بهار آمده است»

■ دنیای احسان

دنیای ما زیبا شد
دل‌های ما شیندا شد
چشممان ما بینا شد
روشنْ همهْ دنیا شد

نیمه شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد و خوش آمد!
خوش آمد و خوش آمد!

حجّت یزدان آمد
جلوّه قرآن آمد
مظہر ایمان آمد
ناسخ ادیان آمد

نیمه شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد و خوش آمد!
خوش آمد و خوش آمد!

هر جا شده درخشان
شیعه، شاد است و خندان
خورشید چرخ عرفان
تابان شد و فروزان

بیان
در
و

۱۳

نیمه شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد و خوش آمد!
خوش آمد و خوش آمد!

آرامش جان آمد
دنیای احسان آمد
موعود ادیان آمد
خورشید تابان آمد

نیمه شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد و خوش آمد!
خوش آمد و خوش آمد!

شد چشم شیعه روشن
دنیا شده است گلشن
خوش باش - ای «بنیسی»! -
غمگین شده است دشمن

نیمه شعبان آمد
بر جسم ما جان آمد
خوش آمد! و خوش آمد!
خوش آمد! و خوش آمد!

■ جلوه عرفان

خوش آمد نیمه شعبان! خوش آمد!
که آمد خسرو خوبان، خوش آمد!

دگر قرآن نمی‌ماند کناری
که آمد مجری قرآن، خوش آمد!

ببارد رحمت و نور و شکوفه
ز سوی خالق رحمان، خوش آمد!

به عارف‌ها، به عاشق‌ها بگویید
که آمد جلوه عرفان، خوش آمد!

به یاد ناتوانان هست مهدی
دهد بر دوستانش جان، خوش آمد!

رسد هر دم «بنیسی» را در این روز
پیام لطف از جانان، خوش آمد!

بنیسی

۱۶

■ یوسف کنعان

بِهِبَهِ! خُوش آمد بِر جهان
مولای خلق و انس و جان!
شاهنشه شاهان رسید
آن حجت یزدان رسید
هان! نیمة شعبان رسید

گشته چراغان شهرمان
شادند جمع شیعیان
بر درد ما درمان رسید
بر پیکر ما جان رسید
هان! نیمة شعبان رسید

ای مؤمنان و عاشقان!
 آمد امام مهربان
 آن جلوه عرفان رسید
 بحر در و مرجان رسید
 هان! نیمة شعبان رسید

آمد به دنیا هادی ام
 آن رهبر ارشادی ام
 آن خسرو خوبان رسید
 آن یوسف کنعان رسید
 هان! نیمة شعبان رسید

این مژده را باد صبا
 آورده است از بهر ما:
 بر مؤمنان، سلطان رسید
 بر شیعه، پشتیبان رسید
 هان! نیمة شعبان رسید

ای شیعیان! شادان شوید
 همچون مه تابان شوید

آن معِدِن احسان رسید
آن صاحب دوران رسید
هان! نیمة شعبان رسید

احیاکند اسلام را
برپاکند احکام را
اجراگُن قرآن رسید
آن ناسخ ادیان رسید
هان! نیمة شعبان رسید

ای «داستانی»! شاد باش
در انتظار «داد» باش
چون مَظہر یزدان رسید
آن دشمن شیطان رسید
هان! نیمة شعبان رسید

■ درهای رحمت

درهای رحمت بازشد، الله، الله، الله
باب هدایت بازشد، الله، الله، الله
راه سعادت بازشد، الله، الله، الله
درب شفاعت بازشد، الله، الله، الله
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!

محبوب دلها

دشت و بیابان یکسر، الله، الله
شهر و خیابان یکسر، الله، الله
گشته چراغان یکسر، الله، الله
از نور یزدان یکسر، الله، الله
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!

آن نور ایمان آمد، اللّه، اللّه
آن شاه شاهان آمد، اللّه، اللّه
آن ماه تابان آمد، اللّه، اللّه
آن روح قرآن آمد، اللّه، اللّه
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!

شمشیر اسلام آمد، اللّه، اللّه
 مجری احکام آمد، اللّه، اللّه
روز از پی شام آمد، اللّه، اللّه
بابای آیتام آمد، اللّه، اللّه
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!

بر شیعیان جان آمد، اللّه، اللّه
یار ضعیفان آمد، اللّه، اللّه
دشمن شیطان آمد، اللّه، اللّه
مَظہرِ یزدان آمد، اللّه، اللّه
مهدی به دنیا آمد، خوش آمد! خوش آمد!
آن ماه زیبا آمد، خوش آمد! خوش آمد!

■ شادی قرآن

رسد شادی من بر آسمان‌ها
دوباره نیمه شعبان رسیده

بِشارت داد هاتف شیعیان را:
زمان شادی قرآن رسیده

وْجُود اقدس مهدی زیبا
ولی و حجت رحمان رسیده

به روح عاشقان جمع آفاق
صفا و مهر از یزدان رسیده

کنون، گاهِ چراغانی است - یاران! -
که آن نورافکن تابان رسیده

همان پوری که احمد بارها گفت
که خواهد آمد او، الان رسیده

امام عسکری! بادا مبارک
که فرزندت، شه شاهان رسیده!

گل نرگس شکوفا گشته - آری -
زمان غصّه بر پایان رسیده

تمام مؤمنان، شادند و مسرور
رئیس مکتب عرفان رسیده

چه غم از بندگی دارد «بنیسی»؟
برایش دلبر و سلطان رسیده

■ پادشه خوبان

امشب شده نورانی
 دنیای پریشانی
 شیعه شده است شادان
 دل‌ها شده روحانی
 امشب، شب زیبایی است
 آغاز شکوفایی است

امشب به جهان آمد
 آن پادشه خوبان
 آمد ز بهشت آن گل
 نازل شده است باران

امشب، شب زیبایی است
آغاز شکوفایی است

از نور رُخْش افلاک
خرّم شد و روشن شد
از مَقدم او گیتی
زیبا شد و گلشن شد
امشب، شب زیبایی است
آغاز شکوفایی است

چون شد رخ او پیدا
گفتا که خداوند!
تو خالق یکتایی
از توست همه دنیا
امشب، شب زیبایی است
آغاز شکوفایی است

از بعدِ سپاس حق
بশمرد امامان را

ای کاش «بنیسی» هم
می‌داد به او جان را
امشب، شب زیبایی است
آغاز شکوفایی است

■ مشتاق دیدار

رسان - باد صبا! - از ما سلامی
حضور دلبر و جانانه ما

بگو که شیعیان در انتظارند
بیا - ای مهدی موعود! - بازا

بیان
برنامه
۲۷

همه، مشتاق دیدار تو هستیم
چرا پس می‌کنی امروز و فردا؟

قلوب شیعیان، آزرده گشته
دل اهریمنان شد سنگ خارا

بلا و فتنه، دنیا را گرفته
رهاکن شیعه را از دست اعدا

بیا تا که جهان گردد گلستان
شود گل‌های شادابی شکوفا

«بنیسی» آرزو دارد – اماما! –
کند یک لحظه رویت را تماشا

■ امام مهربان

ای که هستی از تو شد زیبا! بیا
پادشاها! یوسف زهراء! بیا

چشم شیعه انتظارت می‌کشد
تا مگر شادان شود دل‌ها، بیا

تو امیری، شیعه می‌باشد سپاه
ای امام مهربان ما! بیا

سینه‌ها از هجر تو گردیده تنگ
ای که باشد سینه‌ات سینا! بیا

مشکلات ما شده افزون ز پیش
رافع سختی و مشکل‌ها! بیا

بین این مردم بمانده شیعه‌ات
بی‌کس و بی‌یار و بس تنها، بیا

غیر تو زیبندۀ ارشاد نیست
تا گُنی ارشادِ این دنیا، بیا

«داستانی»، خسته و نالان شده
ای شِفای دردها! مولا! بیا

مُبَرَّجٌ
وَمُبَرَّجٌ

۳۰

■ مسیحانفس

ای مسیحانفس شیعه! بیا
ای تو فریدرس شیعه! بیا

ما، همه، دیده به ره دوخته‌ایم
از غم دوری تو سوخته‌ایم

در حضورت همه خندان گردیم
تالی بوذر و سلمان گردیم

از دل و جان، همه خوشحال شویم
وز بِدِ فعل، سبکبال شویم

رو به درگاه خداوند کریم
دم به دم کرده و گوییم که رحیم!

ای خدایی که به من جان دادی!
خواستم آنچه ز تو، آن دادی

از تو خواهم که مرا شادکنی
هر دو گیتی به من امدادکنی

سوی توبا دل شادان آیم
هر مره آن مه تابان آیم

مه تابان زمانم مهدی است
«داستانی»! دو جهانم مهدی است

■ کِشتنی نجات

دلم تنگ است بهر دیدن تو
امام مهربان! جانم فدايت!

توكى ظاهر شوی از پشت پرده؟
كه تا آييم از بهر زيارت

هدایت را به دستت داده يزدان
چنيں گفته است قرآن و روایت

تو کِشتنی نجات شيعيانى
رسد بر مؤمنان از تو حمايت

ریاست‌می‌کشیم از بهار دیدار
که مهرت، از جهانْ ما را کفایت

بیا تا باغ دین، سرسیز گردد
تویی فرزند زهرا و ولایت

زمین و آسمان در انتظارند
که برپا گردد از امرت عدالت

کرامت‌کن: ز چهره، پرده بردار
بکن هر لحظه بر شیعه عنایت

گل زهرا! «بنیسی» از تو خواهد
که در محشر گُنی او را شفاعت

■ آفتاب هستی

ای «پنیسی»! غم مخور، دنیا گلستان می‌شود
آفتاب عالم امکان، نمایان می‌شود

چون بگیرد پرده از چهار دل آرا آفتاب
آسمان قلب شیعه، سوریاران می‌شود

با ظهور حضرت مهدی، زلف کردگار
نعمت حق، گونه گون، هر جافراوان می‌شود

ریشه جهل و تهمیدستی برآرد از زمین
هر کسی بخشنده گردد، صاحب احسان می‌شود

ذرّه‌ای جور و غم و محنت نمی‌ماند دگر
بنده و مولا به نزد یار، یکسان می‌شود

بوده یک سلمان به عصر احمد مرسلا، ولی
در زمان مهدی‌اش هر بنده، سلمان می‌شود

غصّه‌ها را از میان بردارد از فیض حضور
هر دلی یابد صفا، دل‌ها درخشنان می‌شود

آن زمان، اسلام دنیا را فراگیرد به نور
جز تشیع، جمله مکتب‌ها پریشان می‌شود

می‌کند «اسلام یَعْلُو» را «و لَا يَعْلَمُ عَلَيْهِ»
آشکارا در جهان، خورشید تابان می‌شود

عاشقان بروجد آیند، عارفان شادان شوند
معرفت، هر جای عالم، پرتوافشان می‌شود

ای «بنی‌سی»! هر چه گفتی، می‌شود از لطف یار
از قدومش عالم خاکی، گلستان می‌شود

■ عِطرِ نوبهار

در خانهٔ خود نشسته تنها
امید من آن که یار آید

از نسل بتول، شیعیان را
بخشندهٔ اعتبار آید

پایان برسد گه زمستان
عِطرِ خوش نوبهار آید

سرشارِ ز عشق می‌شود دل
هر خار به گل، کنار آید

نعمت، همه‌جا شود فراوان
چون گل به شکوفه‌زار آید

چون پرتو او به جلوه آید
موسی‌صفتی به کارآید

حق آید و نور و عشق و عرفان
آرام دل و قرار آید

شاد است دل «بنیسی» آن روز
چون صاحب ذوالفقار آید

■ گل خوشبو

گل خوشبوی جهان کی آید؟
آن که از ماست نهان، کی آید؟

روح ما خسته شد از دوری او
تا دمدم روح و روان، کی آید؟

از ره لطف و گرم، بر شیعه
کی دهد برگ امان؟ کی آید؟

ما ضعیفیم و حقیریم و فقیر
بر تنِ دوست، توان کی آید؟

او نشان از همهٔ خوبی‌های است
شادی خسته‌دلان کی آید؟

روز و شب، ذکر «بنی‌سی» این است:
گل خوشبوی جهان کی آید؟

■ مهدی موعود

نشسته در رهگذر انتظار
این دل من تاکه بیاید بهار

ما، همه، پربسته و دلخسته ایم
سخت به ما میگذرد روزگار

شیعه، عزیز است ز الطاف تو
عزت ایمان ز تو شد پایدار

شیعه کند طاعت یزدان و، هست
معتقد پیغمبران یکبار

اوّلشان حضرت «آدم» بَوَد
پنج اولوالعزم، همه تاجدار

آخرشان «احمد» یکتاستی
بعد از او هست و صنی هشت و چار

اوّل «علی»، آخرشان «مهدی» است
دین خدا ز این دو گرفت اعتبار

باور شیعه است که در ملک حق
«مهدی موعود» بَوَد شهریار

بارالهَا! به حق پنج تن
کن فرج حضرت او برقرار

تا کند اصلاح جهان را به عدل
دین شود از همت او استوار

چشم به راه است دل «بنيسی»
تاكه فداشود به پای نگار

■ اکسیر بینایی

گر تو را بینم، - چوگل - وامی شوم
غنچه‌ای هستم، شکوفامی شوم

غیر یاد و نام تو ما را مباد!
چون به نام تو توانا می‌شوم

پیروم، وز یاد تو غافل نیم
چون که با یاد تو بُرنا می‌شوم

سختی ار آید به من از هر طرف
چون کنم یادت، شکیبا می‌شوم

دوستدارم – پادشاه دل! – تو را
قطره هستم، با تو دریا می‌شوم

دل به تو دادم که دلدارم شوی
من به لطف تو دل آرا می‌شوم

ای که تو زیباتری از هرگلی!
من به دیدار تو زیبا می‌شوم

دیده حقیقین به تو داده خدا
من به اکسیر تو بینا می‌شوم

گر زمانی دور از یادت شوم
می‌کنم احساس: تنها می‌شوم

مهديا! در خواب من آي و بگو
کي تو را محو تماشا می‌شوم

گر بیاید دوست با اذن خدا
چون «بنیسى»، محفل آرا می‌شوم

■ سفره دل

من تو را يك روز پيدامي کنم
سفره دل پيش تو وامي کنم

هر چه دارم در بساط زندگى
يکسره در راهت اهدامي کنم

بیو
بر
د
و
۴۵

پادشاه مهربان قلب من!
جان خود با عشق سودامي کنم

مهر تو خورشيد عاشق آفرين
عشق را با عشق معنامي کنم!

گفته‌ای: «چون باغ دین گردد خزان
چون بهار، آن را شکوفامی‌کنم»

ای امام نازنین! بازآکه من
دیده را از شوق، دریا می‌کنم

سایهات را از سر من برمگیر
در فراق تو «خدایا» می‌کنم

هستی ام بادا فدای عشق تو!
آنچه دارم، بر تو اعطامی‌کنم

نور سوزش را به جان من بتاب
طوردل را از تو سیننا می‌کنم

آفتتاب من! ظهور حضرت
از خدای خود تقاضامی‌کنم

هر چه گویی، آن کنم - روحی فداک! -
کی من از ایثار پرورامی‌کنم؟

دود من درمان شود گویی اگر
«من، "بینیسی" را مداوامی کنم»

■ آستان یار

در ظهور حضرت صاحب زمان
باب رحمت بازگردد بر جهان

هر کجای این جهان، زیبا شود
نور بارد بر زمین از آسمان

چشمۀ مهر خدا آید به جوش
روز خوش بینند هر جا مؤمنان

آستان یار، گلباران شود
بین گل‌ها هر کسی گوید اذان

هر کسی بر حق خود، راضی شود
می‌رود ظلم و عدالت از میان

شیعیان را عزّت و شوکت دهد
صاحب عزّت، خدای مهربان

این جهان گردد بهشتی بی‌نظیر
هر گلی خنده به روی مردمان

شاخه‌گل چیند «بنی‌سی» دم به دم
تا دهد بر حضرت صاحب‌زمان

■ سلیمان زمان

ای سلیمان زمان! یابنالحسن!
پادشاه انس و جان! یابنالحسن!

تو عنايتمى کنى بر خلق حق
آشکارا و نهان - یابنالحسن! -

عشق تو در قلبها جاکرده است
بس که هستی مهربان - یابنالحسن! -

عاشقان در انتظار دیدنت
اشکشان گشته روان - یابنالحسن! -

دلبر! از پرده غمیبت درآ
تا تو را بینم عیان - یابنالحسن! -

در فراقت غم فروداید به ما
از همه سوی جهان - یابنالحسن! -

ظالمان، تکیه به قدرت کردہ‌اند
شد نصیب ما زیان - یابنالحسن! -

از برای روز مشکل، روز حشر
از تو می‌خواهیم امان - یابنالحسن! -

دستهای «داستانی» را بگیر
کم کند آه و فغان - یابنالحسن! -

■ ياور مستضعفین

مهربانا! رُوي گل، شبِنم نشست
تا که از غیبت درآيی - نازنین! -

می شکوفد هر گلی در عصر تو
وَه، چه زیبا می شود روی زمین!

من یقین دارم که در گاه ظهور
می رسد بر اوج خود ایمان و دین

شیعیان، آن روز می گردند شاد
کافران و ظالمان اندوهگین

از شَرَافت، خاک می‌بالد به خوبیش
چون تو را بیند به روی خودْ مکین

هر ادیبی از تو خواهدگفت نیک
-ای که هستی یاور مستضعفین! -

این کلام از هر دهان آید بروون:
آفرین بر تو - «بنیسی»! - آفرین

■ گاه ظهور

ای که روشن می شود دل ها ز تو!
ای که تابان می شود هر جا ز تو!

روز و شب در فکر و یادت بوده ایم
گشته است دل های ما شیدا ز تو

عشق و نور و مهربانی و صفا
می شود در هر کجا پیدا ز تو

عالی محو رخ زیبای توست
جلوه زیبارخان، زیبا ز تو

گل به یاد تو شکوفامی شود
بلبلان راناله و غوغاز تو

عشق تو در جان هر کس جاگرفت
می‌شود دلدار و دلآراز تو

بس بشارت در اشارت‌های توست
سر ز عشق تو و ایماز تو

مردم ایران، تو را قربانی‌اند
عید این مردم شود اضحی‌ز تو

ای به قربان تو بادا جان ما!
هستی و داروندار ماز تو

حکم قرآن را تو اجرامی‌کنی
مكتب شیعه شود احیا ز تو

عالمان دین حق را پیرویم
چون که گردد حکم‌ها القا ز تو

می‌سرايم از برایت شعرها
شعر از من، سیدی! امضا ز تو

قطرهای باشد «بنیسی» - دلبرا! -
می‌برد ره جانب دریا ز تو

■ سلیمان ڙمان

نواي بـلـلـانـ، فـريـادـ گـلـ هـاـ
ـ نـگـارـاـ!ـ شـدـ بـلـنـدـ اـزـ دـورـيـ توـ

عـزيـزـ فـاطـمـهـ!ـ هـرـ شـيعـهـ گـشـتهـ
ـ بـهـ غـمـهـ مـبـتـلاـ اـزـ دـورـيـ توـ

شـدـهـ جـهـلـ وـ فـسـادـ وـ ظـلـمـ وـ عـصـيـانـ
ـ رـئـيـسـ وـ پـيـشـوـاـ اـزـ دـورـيـ توـ

تبـهـکـارـانـ، جـهـانـ رـاـ بـرـگـرفـتـندـ
ـ بـهـ سـرـ، باـ اـدـعـاـ اـزـ دـورـيـ توـ

شده خسته - امام مهربانم! -
دل اهل وَلَا از دوری تو

به کنج خانه‌ها در انزوا یند
تمام اولیا از دوری تو

«بنیسی» از غمت نالید و گفتا:
«شدم من بینوا از دوری تو»

■ حضور حضرت مهدی

صبا! از من سلامی بر حضور حضرت مهدی
به جای من تماشاکن به نور حضرت مهدی

بگو از قول ما او را که شیعه، ناتوان گشته
چه گردد گرفتد بر ما عبور حضرت مهدی؟

بَوَدْ هجرشَ گران بر ما، نباشد طاقتی دل را
خوش آن کس که می باشد صبور حضرت مهدی!

تمام آرزوی ما بَوَدْ دیدار روی او
خداآوند!! فتد بر ما مرور حضرت مهدی؟

بديدم در شبی خوابی که با شادی و آگاهی
شدم وارد به آرامی حضور حضرت مهدی

بهشتی بود و رودی و هزاران غنچه رنگین
که دیدم جلوه حق را به طور حضرت مهدی

خداوند! «بنیسی» را به بیداری رسان برا او
مگر در جان خود بیند سرور حضرت مهدی

■ زینت عرش

زینت عرش خدا! حجّت یزدان! مهدی!
شهریار دو جهان! یوسف کنعان! مهدی!

همگان منتظرند، از پس پرده به درآ
تا شود روی جهان از تو درخشان - مهدی! -

مؤمنان چشم به راهند، تو را می طلبند
که تویی گمشده هر چه مسلمان - مهدی! -

روز و شب در همه جا گریه کنم، ناله کنم
تابیایی و بیابم سر و سامان - مهدی! -

جان مَا خسْتَه شدَه از غمِ ایام، بیا
جان به قربان تو - ای خسرو خوبان! مهدی!

«داستانی» - به خدا - عاشق رخسار تو است
ثبت کن نام ورا در صف یاران - مهدی!

■ اشک شوق

تا چند عاشقانست با اشک و آه؟ تا کی?
عمری به جستجویت پویای راه؟ تا کی؟

جمعی به خلوت آیند تا اشک شوق ریزند
جمعی در این میانه در اشتباہ تا کی؟

بیو
بر
د
و
۶۳

باشد سرود شیعه «عَجْلَ عَلَىٰ ظُهُورِكَ»
تا بامداد نالند از شامگاه تا کی؟

ای هادی زمانه! کی می‌شود بیایی؟
تا چند دیده‌بانان دیده‌به‌راه؟ تا کی؟

خلقی در انتظارت عمری نشسته تا چند؟
با اشک همنشین گاه، با گریه گاه تاکی؟

یاران ز یاد رویت جانی دوباره گیرند
گویند عاشقانت «روحی فداه» تاکی؟

ای دادخواه شیعه! دل‌ها در انتظارند
تاکی فتد به تأخیر این دادگاه؟ تاکی؟

چشم من «بنیسی» تا چند گوهرافشان؟
تاکی دریغ ورزی از یک نگاه؟ تاکی؟

■ نور خدا

بیا - ای مهربان! - کن مهربانی
برای مؤمنان تامی توانی

بیا که شیعیان در انتظارند
بیا تا خود بیاید شادمانی

بیا، ما را به حق کن رهنمایی
که راه دین او را راهبانی

بیا و گو سخن با شیعه خوبیش
به آهنگ خوش و شیرین زبانی

بیا تا پیروانت جان بگیرند
زگفتارت که تو صاحب زمانی

بیا - ای چشمۀ انوار رخشان! -
که از نور خدای لامکانی

بیا - ای حافظ دین خداوند! -
که تو شمع جمال شاهدانی

بیا - ای زهرۀ یکتای زهر! -
که زیباتر ز ماه آسمانی

بیا - ای صاحب عصر و جهان‌ها! -
در این دوران، نگهدار جهانی

زنامت نیست نامی ماندنی تر
بود عشق تو عشق جاودانی

بیا که «داستانی» از تو خواهد
نگاهی در کمال مهربانی

■ نور آسمانی

ای نور آسمانی! ای روح جاودانی!
تا کی به پشت پرده در انتظار مانی؟

ای صاحب زمانه! عَجِلْ عَلَیْ ظُهُورِک
خسته شدند جان‌ها، سخت است زندگانی

ای جلوه عَدَالَتْ! عَالَمْ در انتظار است
دورانِ تازه خواند ما را به میهمانی

کی می‌رسی به داد و فریاد ما، ضعیفان،
- ای حجّت‌الهی! ای میر آرمانی! -؟

ما آرزوی وصل و اشراق نور داریم
خوش آن که مهر ما را در دل، تو پرورانی!

ای شادی دل ما! ما پیرو تو هستیم
حتماً تو هم همیشه در فکر شیعیانی

باشدند شیعیانت گل‌هایی از وجودت
تو می‌کنی ز شیعه هر لحظه پاسبانی

روزی گَرمَنَمایی، وز پشت پرده آیی
آنگاه هست گاهِ شادی و شادمانی

این شعر را سرودم، گفتا شبی سروشم:
«آید ز راه دلدار، خوش باش - داستانی!»

گوییم من «بنیسی» در جمع عاشقانت:
«آید امام دل‌ها، آن یار جاودانی»

■ شکوفایی گل‌ها

ای که گل‌ها را شکوفامی کنی!
مردمان را خوب و زیبا می‌کنی

شیعیان و مؤمنان را ببر خودت
واله و حیران و شیدا می‌کنی

عاشقت را که حقیقت پیشه است
با عنایت، شخص دانا می‌کنی

هر فقیری را که آید بر درت
لطف بر او کرده، دارا می‌کنی

گر کسی خواهد ز فیض تو مدد
- دلبر!! - او را توانا می‌کنی

هر دل پژموده را گاه ظهور
من یقین دارم که خضرا می‌کنی

تلخی هجران کُنی شیرین به وصل
زندگی را همچو حلوا می‌کنی

دوستانی را که رحلت کرده‌اند
با آدم خود، باز احیامی کنی

«داستانی» را بَری بر جنّت
- ای که گل‌ها را شکوفامی کنی! -

■ منظر زیبا

ای منظر زیبای زمان! گاه نگاهی
ای لطف خدای دو جهان! گاه نگاهی

ای آن که وکیلی ز خدا بر همه الطاف!
خوش باد که باشی به میان، گاه نگاهی

دلخسته بود شیعه، بیا - ای گل زهر! -
تا از تو بگیریم توان، گاه نگاهی

بنشسته دل شیعه به راهت که بیایی
هر چشم به سویت نگران، گاه نگاهی

اغیار، همه، شاد ز هجران تو هستند
یاران، همه، در آه و فَغان، گاه نگاهی

ای آن که تماشای تو فردوس بَرین است!
در خلقت تو هست جنان، گاه نگاهی

ای آن که بَری سوی چنان پیرو خود را
بر شیعه کفیلی و ضَمان، گاه نگاهی

از دوری تو بغض، گرفته است گلویم
اشکم شده بر چهره روان، گاه نگاهی

جانا! به فدای نگه گوشة چشمت!
بخشم به نگاهت دل و جان، گاه نگاهی

ای آن که «بنیسی» شده مفتون رخ تو!
ای یوْسف زهرا! جوان! گاه نگاهی

■ با غبان دین

سلامم بر تو - ای نور خدایی!
یقین دارم که تو در فکر مایی

ولی اللّه اعظم در جهانی
امام و رهنما و پیشوایی

کنی بر کار ما هر دم نظاره
به هر سختی، تو ما را رهگشایی

برای شادی قلب محبان
چه می‌گردد که از غیبت درآیی؟

تمام مؤمنان، چشم‌انتظارند
جهان بی‌تو شده ظلمت‌سرایی

ظهورت مایه عشق است، آری
نمانده در میان مهر و وفایی

خزان بگرفته برگ و بال ما را
ز غم‌ها ده دل ما را رهایی

دل ما خسته گشته – مهربانا! –
کجایی – با غبان دین! – کجایی؟

اگر آیی، «بنیسی» در مجالس
به وصف تو کند نغمه سرایی

■ پادشاه عادل

بیا - ای خسرو و سالار عالم! -

بیا - ای بهترین فرزند آدم! -

بیا تا آفتاب شادی آید

بیا، بر زندگی جان ده دمادم

بیا
با
تو
ما
دلشاد
باشیم

75

بیا تا با تو ما دلشاد باشیم

ز دست غصّه‌ها آزاد باشیم

بیا تا در حضورت - ای یگانه! -

به سوی حق رَویم و شاد باشیم

بیا - ای شهربیار ملک امکان! -
 بیا تا جان بگیرد از تو ایمان
 بیا که شیعیان، چشم‌انتظارند
 بیا، قرآن برای شیعه‌ات خوان

بیا، طاغوتیان را ریشه‌گن گن
 بیا، هر جای عالم را چمن کن
 بیا تا در بغل گیریم جان را
 بیا - ای جان! - به پیش ما وطن کن

بیا و آبرو ده شیعیان را
 بیا، از عدل پرکن این جهان را
 بیا که چون گل پژمرده گشته‌یم
 بهار من! بیا و بر خزان را

بیا تا درد دل با تو بگوییم
 بیا تا راه حق را از تو جوییم
 بیا - ای یادگار اهل عصمت! -
 بیا، عطر نبی را از تو بوییم

بیا، نام «علی» را زنده‌گردان
بیا، طاغوتیان را بزنده‌گردان
بیا که دوستان، افسرده‌گشتند
به گیتی، شیعه را پاینده‌گردان

بیا و قبر «زهرا» را عیان‌کن
نشان عالمی آن بی‌نشان کن
بیا تا آسمان، باران ببخشد
دل خود را برایم مهربان‌کن

بیا - ای مرهم درد دل ما! -
بیا - ای مهر تو اندر گل ما! -
بیا که شیعیانت خسته‌گشتند
بیا - ای پادشاه عادل ما! -

بیا
بیا
بیا
بیا

۷۷

بیا، جان‌های ما گردد فدایت!
و وجود ما فدای خاک پایت!
بیا تا آرزوی من برآید
«بنیسی» جان دهد - جانا! - برایت

■ حجّت یکتا

ای سَرور شیعیان!
پادشه انس و جان!
حضرت صاحب زمان!
کن رخ خود را عیان

سخت بود انتظار
اشک شده بی قرار
بیا که آید بهار
گیر به کف ذوالفقار

ما به تو دل بسته‌ایم
از همگان رَسْتَه‌ایم
ز هجر تو خسته‌ایم
چون دل بشکسته‌ایم

یا مُعِزَّالاًوْلِیَا!
یا مُذَلَّالاًشْقِیَا!
ای امام اتقیا!
جان بابایت بیا

نور چشم ما تویی
بر همه، مولا تویی
رهبر روی زمین
حجّت یکتا تویی

خسرو خوبان! بیا
حامی قرآن! بیا
جلوه ایمان! بیا
بر «بنی‌سُنْ» جان! بیا

■ معِدِن مهْر

ای معِدِن مهْر و صَفا!
ای جانشین انبیا!
ای آخرین اوصیا!
یابنالحسن! یابنالحسن!

ای از غُمت فریاد ما!
بنگر دل ناشاد ما
آقا! برس بر داد ما
یابنالحسن! یابنالحسن!

ای مَهْدی موعود ما!
ای مقصد و مقصود ما!
آیا شَوی مشهود ما?
یابنالحسن! یابنالحسن!

ای مَظہر دادار ما!
فرمانده و سردار ما!
آگاهی از اسرار ما
یابنالحسن! یابنالحسن!

ای ناظر اعمال ما!
دلسوز بر احوال ما!
رحمی بکن بر حال ما
یابنالحسن! یابنالحسن!

ای وارث حیدر! بیا
ای پور پیغمبر! بیا
ای شیعه را دلبر! بیا
یابنالحسن! یابنالحسن!

ای که زمان دولت
خوبی رسد بر ملت!
یاری رسان بر امت
یابنالحسن! یابنالحسن!

هم در سفر، هم در حضر
بر حال شیعه کن نظر
ما منتظر، تو منتظر
یابنالحسن! یابنالحسن!

چشم‌انتظارم هر سحر
-ای حجت ثانی عشراء -
اندر صدف تاکی گهر؟
یابنالحسن! یابنالحسن!

ای صاحب خیر کثیر!
گشته است دشمن بس شریر
دستان شیعه را بگیر
یابنالحسن! یابنالحسن!

ای نور چشمان رسول!
فرزند دلبند بتول!
کن خواهش ما را قبول
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

از ما درود، از ما سلام
بر آخرین مقام
از دشمنان گیر انتقام
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

ای شهربیار و ای امام!
ای رهبر عالی مقام!
کی می‌کنی رو در قیام؟
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

بیان
بر

۸۳

شمعی و، ما پروانه‌ایم
با مهر تو همخانه‌ایم
ما خسته و دیوانه‌ایم
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

ای پادشاه مهربان!
ای مایهٔ صلح و امان!
در جسم ما روح و روان!
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

ای شهریار انس و جان!
از دست‌های ظالمان
ما را رهان، ما را رهان
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

ای حجّت! ای صاحب‌زمان!
پشت و پناه شیعیان!
کن دوستان را شادمان
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

آقا! بیا، ارشادکن
دل‌های ما را شادکن
هرگوشه را آبادکن
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

ای حجّت حق در زمین!
بر شیعیان هستی مُعین
بر روح تو باد آفرین
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

ای نور چشم فاطمه!
ما را گرفته واهمه
بر ظلم‌ها ده خاتمه
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

ای یادگار عسکری!
از دلبران دل‌می‌بری
بر شیعیانت یاوری
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

بر انس و جان، سلطان توبی
بر دردها درمان توبی
مولایی و، جانان توبی
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

بر شیعیان، سَرور تویی
از هر کسی بهتر تویی
نور دل حیدر تویی
یابنالحسن! یابنالحسن!

کن بر «بنیسی» یک نگاه
او بر تو آورده پناه
هر روز و شب، چشمش به راه
یابنالحسن! یابنالحسن!

■ چشمۀ آب حیات

ای حجّت روی زمین! ای مُحیی احکام دین!
بر تو روا حقّ الیقین، آقا! بیا، مولا! بیا

ای حجّت و نور خدا! فرزند پاک مصطفی!
نور دو چشم مرتضی! آقا! بیا، مولا! بیا

۹
۸
۷
۶
۵

ای چشمۀ آب حیات! ای کشته و باب نجات!

بر شیعیان کن التفات، آقا! بیا، مولا! بیا

ای پادشاهان را تو شاه! ای بندگان را تو پناه!
بر ما بکن هر دم نگاه، آقا! بیا، مولا! بیا

ای پیشوای انس و جان! ای رهگشای شیعیان!
ای مؤمنان را روح و جان! آقا! بیا، مولا! بیا

ای عاشقان را روئمما! ای عارفان را رهنما!
لطفی بکن بر حال ما! آقا! بیا، مولا! بیا

ای «داستانی» را امام! او بنده، تو عالی مقام
گوید تو را هر صبح و شام: «آقا! بیا، مولا! بیا»

■ نسل احمد

از نسل احمد، مهدي مى آيد
تاكه جهان را روشن نماید
بر شيعيان گو: خوشحال باشید
در روز جمعه، آن مه درآيد
مهدي مى آيد، مهدي مى آيد

بیان
برگزینش
۹

۸۹

مهدي ز نسل پيغمبر ماست
از صلب حيدر، فرزند زهرافت
مولاي ما در دنيا و عقباست
اين جمله را ما گويم و زيباست:
مهدي مى آيد، مهدي مى آيد

آن‌گه «بنیسی» لب می‌گشاید
در نزد حضرت، شعری سراید
غم‌های خود را از دل زداید
هر لحظه گوید: «مهدی می‌آید»
مهدی می‌آید، مهدی می‌آید

■ آفتاب دادگر

ای حجّت ثانی عشر!
ای برترین فرد بشرا!

در قلب مانامت بود
شیرین تر از قند و شکر

با یاد تو شادی کنیم
هم در سفر، هم در حضر

۹۱

جانا! دعایت می کنیم
هر لحظه، هر شام و سحر
یابنالحسن! یابنالحسن!

ای پادشاه مهربان!
ای آفتاب دادگر!

ما را ز خواری وارهان
دل‌ها شده خون سربه سر

با گوشة چشمت بکن
ما را دو گیتی مفتخر

که قلب ما از هجر تو
گشته - چو آتش - شعله ور
یابن‌الحسن! یابن‌الحسن!

ای مهدی زهر! بیا
افتداده مادر پشت در

۹۲
۹۱
۹۰

«محسن» صدامی زد: «پدر!
بر مادر من کن نظر

من طعمه آتش شدم
گشتم شهید این شرر»

از قول زهرا ما به تو
گوییم: «عجل - ای پسر! -
یابنالحسن! یابنالحسن!

■ پور نبی

ای که جا در دل هر عاشق شیمدا داری!
ای که سیمای دل آرا و فریبا داری!
ای که زیبایی و خوبی، همه، یکجا داری!
چه به جا هست بگوییم که تماشاداری
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

تو که طاووس بهشتی و بسی زیبایی
فطرت توست خدایی، به همه مولایی
تو بليغی، تو فصيحی، تو عجب شيوایی!
در دل شيعه و مردان خدا جاداری
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

حجّت خوب خدایی به همه موجودات
حافظ دینی و، مذهب ز توگردد اثبات
شیعیان را تو پناهی و امان در عرصات
ای عَجَب از تو که بس جان شکیبا داری!
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

نور تو در همه آفاق، بسی تابان است
مهر تو در همه جان‌ها - چو رخت - رخشان است
لطف تو رحمتی از مرحمت رحمان است
این همه فضل گرانمایه ز یکتا داری
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

توبی آن «مهدی موعود» خدای ازلی
تو مراد گتبی و رسول لمیزلی
تو همان پور نبی هستی و فرزند علی
تو نشانی به رخ از حضرت زهرا داری
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری

«داستانی» به تو دل‌بسته و ایمان دارد
عشق دیدار تو را در دل سوزان دارد

شعرگوید به تو تا در بدنش جان دارد
دمبهدم، لطف و عنايت به احبابا داري
آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داري